

حوادث

راز کشف استخوان‌های یک زن در چاه ساختمانی

گیلان امروز - تحقیقات کارآگاهان جنایی پلیس آگاهی تهران برای رمزگشایی از استخوان‌های به دست آمده یک زن که در یک چاه کشف شده بود وارد مرحله تازه‌ای شد. کارآگاهان با گذشت یک ماه از کشف این استخوان‌ها در کف ساختمان یک شرکت درخیابان ستارخان، خانواده‌ای را شناسایی کرده‌اند که مشخصات دختر ناپدید شده‌شان با استخوان‌های کشف شده شباهت زیادی دارد. به همین خاطر پُررس جنایی دستور آزمایش دی ان ای را صادر کرد.

کارآگاهان احتمال می‌دهند استخوان‌ها متعلق به دختر جوانی است که ۶ سال قبل به طرزمرموزی ناپدید شد.

همزمان با گم شدن این دختر، پدرش با مراجعه به پلیس و ضمن تسلیم شکایتی از ناپدیدشدن ناگهانی دخترش خبرداده بود.

به دنبال این شکایت، تحقیقات کارآگاهان اداره ۱۱ پلیس آگاهی تهران آغاز شد اما هیچ رد و سرنخی از المیرا به دست نیامد.

کارآگاهان برای یافتن ردی از دختر جوان به بیمارستان‌ها رفته واجساد ناشناس پزشکی قانونی را هم به دقت بررسی کردند اما هیچ سرنخی از او به دست نیامد.

تحقیقات برای کشف راز رموزناپدید شدن المیرا ادامه داشت تا اینکه چندی قبل خیر کشف استخوان‌هایی هنگام حفر چاه درساختمان یک شرکت به بازپرس محسن مدیر روستا اعلام شد. کارگر جوان هنگام حفرجاچ با استخوان‌هایی داخل کیسه پلاستیکی روبه‌روشد.بعد هم سراسیمه موضوع را به صاحب شرکت خبرداد. همزمان با حضورتیم جنایی درمحل حادثه، استخوان‌ها برای تشخیص هویت و کشف علت مرگ، به پزشکی قانونی منتقل شد.

ازسوی دیگر کارآگاهان جنایی به سراغ پرونده‌های افراد ناپدید شده رفتند که مشخصات فرد ناپدید شده و زمان ناپدید شدن آنها با مشخصات جسد پیدا شده و زمان مرگش یکی باشد.

در جریان همین تحقیقات آنها با پرونده المیرا روبه‌رو شدند، دختری که ۶ سال قبل به طرز مرموزی ناپدید شده بود. بازپرس سهرابی از شعبه نهم دادسرای جنایی تهران که رسیدگی به پرونده گم شدن دختر جوان را در دستور کار داشت، تحقیق از خانواده المیرا را آغازکرد.

خانواده دختر جوان با توجه به رنگ موی دخترشان و رنگ موی جسد ادعا کردند که رنگ موها متفاوت است. اما با توجه به اینکه زمان مرگ با زمان ناپدید شدن دختر جوان و محلی که این ۲ ماجرا درآنجا کلید خورده یکسان است بازپرس سهرابی دستور انجام تحقیقات ویژه را صادر کرد. همچنین دستوراانجام آزمایش «دی ان ای» نیز صادر شد تا راز استخوان‌های کشف شده و ناپدید شدن دختر جوان برملا شود.

●●●●●

مرگ مرموز عروس نوجوان

گیلان امروز - چند روزقبل مرد میانسالی با اورژانس تماس گرفت و درخواست کمک کرد.

به دنبال این تماس امدادگران راهی محل مورد نظرشده و پس ازبررسی‌های لازم اعلام کردند عروس جوان حدود سه ساعت قبل جان سپرده است..

به دنبال اعلام این خبربه پلیس، تحقیقات جنایی دراین باره آغاز شد. پدر شوهر «هدیه» به مأموران گفت: «پسرمد دیشب درمحل کارش شیفت بود. امروزصبح پسر دیگرم که در طبقه بالای ما زندگی می‌کند خبرداد که حال عروس‌مان بد شده است. به همین خاطرخیلی سریع به سراغ عروسم که در طبقه بالای ما زندگی می‌کند رفتم. اما او نفس نمی‌کشید. به همین خاطر خیلی سریع با پسرم و اورژانس تماس گرفتم. از سوی دیگر به دنبال این اظهارات و همزمان با انتقال جسد زن جوان به پزشکی قانونی، درحالی که تحقیقات جنایی دراین باره آغازشده بود خانواده هدیه به دادسرای جنایی تهران رفته وضمن شکایت ادعای متفاوتی درباره مرگ دخترشان اعلام کردند. مادر هدیه به بازپرس ایلخانی از شعبه هشتم دادسرای جنایی تهران گفت: دخترم ودامادم مدتی قبل در تاکسی با هم آشنا شده و ازدواج کردند. اما هدیه هرچند وقت یکبار از اخلاق شوهرش و خانواده او شکایت می‌کرد اما موضوع را جدی نمی‌گرفتیم. تا اینکه این اتفاق هولناک افتاد.وی درادامه اظهارداشت: ما مطمئنیم که هدیه کشته شده چرا

که حرف‌های پدرشوهرش ضد و نقیض است.از طرفی چند وقت قبل یکی از دوستان دخترم به سراغم آمد و گفت که هدیه برایش تعریف کرده که شوهرش و پدرشوهر و برادر شوهرش او را مدام شکنجه داده و چندین بارهم داخل حمام خانه زندانی‌اش کرده‌اند. حتی یکبار او را دو روز در حمام حبس کرده و خواسته بودند دست به خودکشی بزنند. حتی هدیه برای دوستش تعریف کرده بود که از خانواده شوهرش اطلاعاتی دردست دارد که می‌خواهد آنها را گزارش دهد. اما ناگهان دخترم بدون هیچ دلیلی فوت کرد. من مطمئن هستم که دخترم قربانی جنایت هولناک خانواده شوهرش شده است. شوهر دخترم همیشه شب‌ها خانه بود، اما چرا آن شب خانه نبود. آنها واقیعت را کتمان می‌کنند.

به دنبال اظهارات زن میانسال بازپرس جنایی دستور تحقیقات ویژه برای رازگشایی از مرگ مرموز نوعروس جوان را صادر کرد.

{اجتماعی}

ترفند عجیب ۵۰سال قبل یک زن در قتل شوهرسابقش

حادثه ای که یک مرده خور حرفه ای عامل افشای آن شد

بعد رو کرد به بیوه جوان:

- من تا دینار آخرش طلبم را از شما وصول می کنم، حتی با دیرکردش خانوم جان.

زن بلند شد و با چشم‌غراهی گفت: هیچ غلطی نمی‌تونی بکنی، تو یک کلاهبرداری و خواست برود که بازپرس گفت: این اثرائنگشت را باید در دایره تشخیص هویت اداره آگاهی آزمایش کنند تا اصلتش ثابت شود آیا نمونه‌ای از اثرائنگشت همسر مرحومتان دارید؟

زن فکری کرد و گفت: نه جناب قاضی، می‌گردم شاید پیدا کنم. پس از رفتن بیوه جوان من هم حواله پیرمرد را روی میز بازپرس گذاشتم و با دوربینم عکسی از آن گرفتم تا با گزارشی که از ماجرا برای روزنامه می‌نویسم از این حواله هم تصویری چاپ کنم. به روزنامه که رسیدم فیلم دوربینم را به قسمت عکاسی فرستادم تا ظاهرش کنند اما همکاران عکاسم پس از ظهور فیلم گفتند عکس خیلی تار و قابل چاپ در روزنامه نیست. هرچند این عکس قابل چاپ نبوده اما اثرائنگشت پای حواله ذهنم را تا شب رها نمی‌کرد. آن شب با فکری که به‌سرم



زده بود از رختخوابم بیرون آمدم و چراغ اتاق را روشن کردم. عکس حواله را از کیفم درآوردم و بار دیگر نگاهی به اثر انگشت کردم و مطمئن شدم که اشتباه نمی‌کنم. اثرائنگشت به جای اینکه رو به بالای ورقه و به طرف نوشته باشد، برعکس رو به پایین حواله نقش بسته بود و چنین نشان می‌داد که ورق کاغذ را وارونه مقابل کسی گرفته‌اند تا به آن انگشت بزنند یا انگار دست کسی را که در رختخواب دراز کشیده از زیر ملحفه بیرون آورده‌اند و ورق کاغذ را بخاطر شتابزدگی وارونه به طرفش گرفته‌اند و انگشتش را بر آن فشرده‌اند.

اما چرا؟ دیگر خوابم نمی‌برد و حالات مختلفی را برای چنین شخصی تصور می‌کردم. یک‌باره بهت‌زده از خود پرسیدم: «شاید پیرمرد کلاهبردار با نشی قبر دست میرزا محمود بنکدار را در قبرستان مسگرآباد از زیر خاک درآورده و در تاریکی شب به خاطر اضطراب و عجله‌ای که داشته حواله جعلی را وارونه نگه داشته و انگشت مرکب مالیده مرده را روی کاغذ فشرده؟ این فکرم عجیب نبود، چون یک بار از این نوع کلاهبرداری گزارش نوشته بودم. صبح هيجان‌زده به دیدن بازپرس رفتم و آنچه را به عنوان «سرنخ» دستگیرم شده بود با او در میان گذاشتم اما در حالی که انتظار داشتم تحسینم کند، پوزخندی زد و گفت: مثل اینکه داستان جنایی زیاد می‌خوانی جوان و با شرمساری سکوت کردم.

اما چند روز بعد بازپرس با دیدنم گفت:

- حدس تو درست بود جوان. پیرمرد دغلکار در شهربانی برای مأموران آگاهی اعتراف کرده که شبانه قبر میرزای بنکدار را شکافته و انگشتش را زیر حواله قلابی زده.

این موضوع برابم خبر جالبی بود که خوانندگان روزنامه را به حیرت واداشت و می‌توانستم چند روزی گزارش‌های خوبی از داستان زندگی میرزای ثروتمند برای صفحه حوادث تهیه کنم.

پیرمرد «مرده‌خور» به اتهام جعل سند به دستور بازرس بازداشت شد تا اینکه دو روز بعد در تماس با افسران دایره تشخیص هویت خبر عجیب‌تری به دست آوردم. یکی از کارشناسان این دایره که با هم رابطه دوستانه‌ای داشتیم، برابم گفت: خبر جالبی برایت دارم که به درد صفحه حوادث می‌خورد، در آزمایشگاه تشخیص هویت به این حقیقت رسیدیم که اثر انگشت متعلق به میرزا بنکدار فوت شده نیست پرسیدم چطور ممکن است؟ توضیح داد: با مراجعه به گنجینه آثار انگشت بزهکاران کشف کردیم این اثر انگشت متعلق به یکی از مجرمان سابقه‌داری است که از یک ماه پیش از زندان قصر فرار کرده و مأموران در تعقیبش هستند.

پرسیدم: یعنی این زندانی فراری را کشته‌اند و در قبر پیرمرد ثروتمند دفن کرده‌اند؟

گفت: نمی‌دانم این معما را باید بازپرس حل کند ولی اثر انگشت روی حواله قلابی با اثر انگشتی که در پرونده زندانی فراری داریم، یکی است. یک زندانی به نام قاسم حیدری از سازقان سابقه‌داری بوده که چند سال پیش در جریان سرقت از یک ویلا در شمیران و همدستانش، صاحبخانه‌ای را کشته‌اند و به جرم این

اولیای دم پیدا شدند

جنایت به ۱۵ سال زندان محکوم شده اما حالا فراری است.با این خبر سوژه داغ و تکان‌دهنده‌ای دستگیرم شده بود و دو روز بعد هم بازپرس با صدور دستور نبش قبر میرزای بنکدار این معمای شگفتی‌آور جنایی را حل کرد.به دستور بازپرس، قبر مرد بنکدار را شکافتند و وقتی کفن را از روی مرده کنار زدند، حقیقت فاش شد. به جای میرزا محمود جنازه زندانی قاسم حیدری را در آن قبر دفن کرده بودند. اما کسی نمی‌دانست جسد میرزای بنکدار را در کجا به خاک سپرده‌اند.

بازپرس که با چند معمای عجیب روبه‌رو شده بود، در نخستین اقدام دستور بازداشت بیوه جوان را صادر کرد تا بازجویی را از او شروع کند. ظهیر که برای نوشتن گزارش جابه‌جایی جنازه‌ها و دستگیری بیوه میرزا به روزنامه برگشتم، تلفن گروه حوادث زنگ زد. انوشیروان کیهانی‌زاده دوست و رقیب من، خبرنگار و دبیر سرویس حوادث روزنامه اطلاعات بود که از من می‌پرسید: از دستگیری زن بیوه میرزا بنکدار خبر داری؟ فهمیدم کیهانی‌زاده هم در تعقیب قضیه است تا گزارشی در این‌باره برای صفحه حوادث تهیه کند.سه روز بعد باخبر شدیم بیوه جوان در اداره آگاهی به قتل زندانی فراری اعتراف کرده و برای ادامه تحقیق او را از بازداشتگاه زنان به بازپرسی آورده‌اند و من و کیهانی‌زاده آن روز از صبح پشت در بازرسی منتظر ماندیم تا اینکه در پایان تحقیق از آنچه این زن جوان به بازپرس گفته بود باخبر شدیم و خلاصه‌ای از این بازجویی را در گزارشم برای صفحه حوادث نوشتم.

بازپرس: خانم ثریا، قاسم حیدری را که جنازه‌اش به‌نام میرزا محمود بنکدار دفن شده می‌شناسید؟

- زن جواب داد: در اداره آگاهی گفته‌ام که این مرد شوهر سابق من بود. دختری ۱۶ ساله بودم که خانواده فقیرم من را به عقد این مرد معتاد درآوردند، مردی که از راه دزدی و کلاهبرداری پول درمی‌آورد و هر روز تنگم می‌زد. یک روز خبر آوردند که با همدستانش به جرم دزدی از خانه‌ای و شرکت در قتل صاحبخانه دستگیرش کرده‌اند که به ۱۵ سال زندان محکوم شده بود. وقتی در زندان بود از این مرد ظالم طلاق گرفتم و برای گذران زندگی در خانه این و آن به کار نظافت منزل مشغول شدم تا اینکه میرزا محمود (بنکدار) از من خواستگاری کرد. هرچند مرد ۶۰ ساله‌ای بود ولی حاضر شدم به عقدش دربیایم.

بازپرس: باز شوهر سابقت را هر می‌دیدی؟

- زن: بله از زندان برابم پیغام می‌فرستاد و تهدید می‌کرد اگر پولی

برایش نفرستم، همه گذشته‌ام را برای شوهرم فاش می‌کنند. بعد هم پیغام داد دوستان چاقوکش خودش را به سراغم می‌فرستد که من را چاقو بزنند. من هم برای حفظ جان و آبرویم گاه به گاه توسط یکی از همدستان دزدش پولی برایش می‌فرستادم.

بازپرس: در بازجویی گفته‌اید این زندانی فراری شب فوت شوهرتان به خانه شما آمده بود؟ آن شب چه اتفاقی افتاد؟

- زن: شوهرم میرزا محمود بنکدار از چند ماه پیش سرطان گرفته بود تا اینکه دکترها جوابش کردند، به همین جهت از بیمارستان به خانه‌مان بردمش. گاهی یکی از دکترها به منزل‌مان می‌آمد، آمپول مسکنی تزریق می‌کرد تا درد نکشد. خبر داشتم که قاسم از زندان فرار کرده، می‌ترسیدم ناگافل به دیدنم بیاید، تا اینکه پیدایش شد. آن شب حال شوهرم وخیم شده بود و نمی‌دانستم چه کنم، کسی هم نبود که کمک کند. پیرزن خدمتکاری دارم که از چند روز پیش برای دیدن دخترش به ده سفر کرده بود.

نیمه‌های شب با بالکن صدایی شنیدم. از اتاق بیرون که آمدم قاسم جلویم سبز شد. بازویم را گرفت و من را به اتاق کشاند. می‌گفت پولی از من می‌خواهد که به خارج فرار کند. مقداری پول توی کیفم بود که درآوردم و به قاسم دادم ولی کیفم را از دستم قاپید و گفت: با این پول به مرز هم نمی‌رسم. دسته کلیدی که توی کیفم بود برداشت و گفت کلید گاوصندوق حاجی را می‌خواهم. من را به اتاق شوهرم کشاند و پای گاوصندوق نشست. پشتش به من بود و داشت برای بازکردن گاوصندوق کلیدها را امتحان می‌کرد. چشمم روی تاقچه به یک مجسمه برنجی افتاد. از این مرد و عذاب‌هایی که از دستش کشیده بودم نفرت داشتم و تمام وجودم می‌لرزید. ناگافل مجسمه را برداشتم و محکم به سرش کوبیدم، از وحشت دست‌ها و پاهایم می‌لرزید. جنازه‌اش کف اتاق افتاده بود و نمی‌دانستم با این مرده چه کنم.

بازپرس: بعد چه کردی؟

- زن: صبح رفتم کرج برادرم را خبر کردم تا کمک کند. وقتی به خانه برگشتم دیدم شوهرم حاجی مرده و نمی‌دانستم با این دو جنازه چه کنم تا اینکه برادرم نقشه‌ای کشید.

رفت دکتر معالج میرزا را آورد که جنازه شوهرم را معاینه کرد و جواز دفنش را نوشت، چون مریض خودش بود.

برادرم پرسید: حالا با جنازه قاسم چه کنیم؟ فکری به سرم زد. جنازه شوهرم را با آمپولانس به پزشکی قانونی بردیم و یکی از دکترها با دیدن مدارک پزشکی معاینه جنازه میرزا گواهی فوتش را صادر کرد.بازپرس پرسید: حالا می‌فهمم هدف‌تان با داشتن دو گواهی فوت برای جنازه شوهرت چه بود؟ بنابراین جنازه زندانی فراری را به جای مرده شوهرت در مسگرآباد دفن کردید، اما با جنازه شوهرت فراری؟زن با هق‌هق گریه جواب داد: جنازه شوهرم را بردیم به دهی که فامیل‌هایش در آنجا زندگی می‌کردند. مراسمی برایش گرفتند و با جواز فوت که پزشک قانونی نوشته بود، در آنجا دفنش کردیم.

بخرم و سرقت کنم. متهم درباره قتل احمد، گفت: من نمی‌خواستم او را بکشم، فقط می‌خواستم ماشین او را سرقت کنم. زمانی که به سمتمش رفتم، او مقاومت کرد و خواست من را بزند. من مجبور شدم برای دفاع از خودم، شلیک کنم. درباره خانم دکتر هم، باز نمی‌خواستم شلیک کنم و می‌خواستم تیر را به زمین بزنم که به پایش اصابت کرد. من می‌خواستم با سرقت ماشین افراد پولدار، برای خواهرم پول ببرم. با توجه به گفته‌های متهم و شکایت اولیای دم، کیفرخواست علیه وی صادر و پرونده برای رسیدگی به شعبه چهارم دادگاه کیفری استان تهران ارسال شد. متهم در دفاع از خودش ادعا کرد دچار بیماری روانی است و چیزی به یاد نمی‌آورد. زمانی که به پزشکی قانونی معرفی شد، پزشکان اعلام کردند او دچار افسردگی است؛ اما مسئول اعمال خودش است و بیماری حادى ندارد. بنابراین پرونده دوباره به جریان افتاد و با توجه به اینکه اولیای دم درخواست قصاص کرده‌بودند و متهم هم دفاع مؤثری از خود نکرده بود، بنابراین رأی بر قصاص او

قاتل بدشانس دوباره به چوبه دار نزدیک شد

درباره قتلی که مرتکب شده بود، صادر شد. همچنین به دلیل اخلال در نظم، سرقت و شرب خمر نیز به ۱۵ سال حبس و ۱۵۴ ضربه شلاق و همچنین درباره آسیبی که به دکتر جوان وارد کرده بود، به پرداخت دیه محکوم شد. رأی صادره در شعبه ۱۶ دیوان‌عالی کشور تأیید شد. با گذشت چندین سال از ماجرا، بعد از اینکه متهم نامه‌ای نوشت و ادعا کرد اولیای دم درخواستی برای اجرای حکم نداشته‌اند و خواستار آزادی شد، روز گذشته وکیل مدافع اولیای دم به دادگاه مراجعه کرد و گفت: موکلان من در خارج از ایران زندگی می‌کنند و هیچ حکمی به آنها ابلاغ نشده بود. وقتی من موضوع را به آنها اطلاع دادم و گفتم قاتل پدرشان در آستانه آزادی است، آنها تازه متوجه ماجرا شدند و درخواست اجرای حکم را دارند و حاضر به انجام هر کاری که قانون برای آنها تعیین کرده است هم هستند. با توجه به این درخواست، پرونده یک بار دیگر به اجرای احکام بازگردانده شد تا مرد متهم در فهرست قصاصی‌های آماده اجرا حکم قرار بگیرد.

دکتر جوان که از ناحیه پا مجروح شده بود، به بیمارستان برده شد و در شکایتی که به مأموران ارائه کرد، گفت: مرد جوان سلاح را به طرف من گرفت و گفت اگر سویچ ماشین را ندهم، من را می‌کشند. من هم سویچ را دادم؛ اما کد هم لازم داشت تا بتوان ماشین را روشن کرد. او از من کد خواست. قبل از اینکه من کاری بکنم، به سمت پایم شلیک کرد و گفت باید کد را بدهی. وقتی دید مردم جمع شدند و شلوغ شده است، کیفم را گرفت که برود؛ در همین حین یکی از شهروندان او را گرفت.

با بازداشت متهم جوان که هاشم نام دارد، او به قتل و تیراندازی به سمت دکتر جوان اعتراف کرد و گفت: من فرزند طلاق هستم و از کودکی تنها زندگی کرده‌ام. یک خواهر دارم که در تهران زندگی می‌کند. خودم در جنگل کارگر چوب‌بری بودم و درآمد کمی داشتم؛ اما با همان پول به خواهرم کمک می‌کردم. او خیلی فقیر بود و پولی هم که من به دست می‌آوردم، خیلی کم بود. ما هر دو بدبخت بودیم. به همین خاطر تصمیم گرفتم اسلحه

گیلان امروز - خرداد سال ۸۸ باخبر شدند، شلیک گلوله، مردی میان‌سال را زخمی کرده و ضارب که جوانی لاغراندام بوده، متواری شده است. وقتی مأموران به محل حادثه رسیدند، مرد میان‌سال را زخمی دیدند که توان صحبت کردن نداشت. به همین دلیل قبل از هر بازجویی، او را به بیمارستان رساندند. دقایقی بعد به مأموران خبر دادند یک تیراندازی هم به ماشین خانم دکتری اتفاق افتاده که در پی این تیراندازی، پای دکتر جوان زخمی شده است؛ اما شهروندانی که در حال عبور بودند، موفق به بازداشت متهم شدند.

با حضور پلیس در محل، مشخص شد جوان ضارب با تهدید دکتر جوان، او را از ماشین پیاده کرده و قصد سرقت ماشین را داشته که به دلیل وجود کد امنیتی روی سویچ، نتوانسته آن را روشن کند؛ به همین دلیل کیف خانم دکتر جوان را قاپیده و قصد داشته از محل متواری شود که یکی از اهالی، با گرفتن پایش جلوی متهم، او را به زمین کوبیده و دستگیرش کرده است.